

می خورند از خون ایشان چنان توقع توان داشت و از آن
بزرگ است که غلبه آنرا بر کله

ایشان چنان توقع توان گرفت **قطعه**
نورسده نه فایده و در حق کله اول

خواهد چون آنکه خون نزدیک و دور
فایده بود بولقندر نفیر ایوانه و صیغه

حظ و بصر رفت از آنجا می درنگ
نسیب کدیر اوله پوده لکن سوره

حظ سگین گردید از نزدیک چوب
مکین لکن نصیب بقیه اغا هر

بهری بی چاره سگ از دور سنگ
بانه کله نصیب اوله طارر

مطایبه بسیرا گفتند می خواجه که پدر می بود تا میراث
در مسکه باباه اوله ناکر می لکن

وی بگری گفت بی انامی خواهم که برابکشد تا چنان
روزی رستم تا شود

گفته میراث وی بگرم خون های وی نیز بیستام **قطعه**
که لکن مدائن دوم فاه پاس و غیر ازم

فرزند که خواهد زنی مال پدر را
اوله اوله که اوله اوله مانده اوله

خواهد که نماید پدر و مال بماند
ویر که آساقایه و مال قالا

سر عامه را **قطعه** **ایکده** هست ز طایفه قصه خویش
از لیب که علمیده لکن کله

عامه خلق را بجای و با **چنان** کج کردند نفس نیست
عجب و کله لکن کله لکن لکن

هت نفرین تو دعای و **مطایبه** روزی در فصل بهار
کله لکن لکن و با و عود

با جمیع از دوستان بهوی کشت و تماشا می می داشت
سیر بولسیا و فی صولقا شایر بولسیا

ببرون رفتم چون در مویع خرم منزل ما ختم و سفر
طرح کله اجرا بفرین و کله و کله و کله

انداختم سگی از دور انرا دید و فرود خود را با نجار رسانید
کله لکن لکن لکن لکن لکن لکن

یکی از حاضران پاره سنگ برداشت و چنان که نان پیش
بگری کله لکن لکن لکن لکن

سگ اندازند و بر انداخت انرا بوی کرد و بی توقف باز
لکن لکن لکن لکن لکن لکن

گشت هر چند که او از دادند التفات نکرد و اصحاب از آن
هوتدیر هر نه کله لکن لکن لکن لکن

متعجب شدند یکی از آن میان گفت می دانید این سگ
متعجب اوله لکن لکن لکن لکن

چنان گفت گفت این بدختان از چیل و کرسی سگ پاره
ن و کله و کله لکن لکن لکن لکن

می خورند